

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

دیروز مطالبی را که از این کتاب سنهوری خواندید خیلی موجز خواندم من مطلع هستم اگر بخواهیم بخوانیم و شرح و توضیح خوب یک چند روزی وقتمان را می گیرد که خیلی شاید جایش نباشد.

به هر حال معلوم شد که اصولا در باب اکراه بحث اخلاق مداری هم مطرح شده است، یعنی یک نوع اکراه را فرض کردند در مواردی که سلطه ای اخلاقی هست، نه واقعا اجباری در کار باشد این ما در روایت واحده ای داریم البته این روایت واحده در باب یمین است مرحوم نائینی این طور که در این کتاب آمده به این روایت در باب یمین گفته می شود قبول کرد اما در باب بیع نه توضیحاتش را هم دیروز عرض کردیم که مراد

و در این روایت این سلطه ای اخلاقی تفسیر شده به زوجه و اب و ام فقط سه عنوان آمده و این را در کتاب سنهوری به عنوان النفوذ الادبی، ما گفتی سلطه ای اخلاقی، النفوذ الادبی، ایشان زوجه را آوردند اب را آوردند، روحانی مثلا کشیش و کسی که متدین است و کشیش می گوید این کتاب را بفروش خودش نمی خواهد بفروشد به جهت اخلاقی و احترامی، روحانی می خواهد بفروشد اینها آمدند گفتند این هم یک نوع بیع باطلی است، این هم یک نوع اکراه است ولو اکراه به معنای تهدید و اسلحه و اینها نیست.

و کذلک اگر رئیس اداره به کارمند بگوید نه جزو قوانین اداره باشد این به احترام رئیس مثلا آن را بفروشد می گوید این هم یک نوع اکراه است آن وقت این را بحث کردند که آیا این اکراه هست یا نه، ایشان گفت که اکراه نیست مگر اینکه مشروع باشد و مطلب دیگری باشد و الا قبول نکردند مطلقا.

مرحوم نائینی هم این حدیث را مطلقا قبول نکرد در باب یمین قبول کرد در باب غیر یمین مثل بیع قبول نکرد. و آن را ما تعبیر کردیم به نفوذ ادبی یعنی تعبیر ایشان یا سلطه ای اخلاقی، حالا انصافش عرض کردیم چون باید نتیجه گیری بشود، انصافش روایت یک مشکلی دارد یعنی خالی از مشکل نیست که اساسش همان عبدالله بن قاسم است.

یک مشکل دیگرش هم این است که خوب منفرد است دیگر روایت مفردی است، نظیر ندارد این روایت مفرد است و شاید هم مشکل دیگرش این است که صدق اکراه به خاطر پدر و مادر یا زوجه بعید باشد عرفا، پدر به او بگوید آقا من ناراحت هستم این خانه ات را بفروش

من ناراحت هستم، این به خاطر راحتی پدر می فروشد آیا این معامله باطل است یا نه ، دقت کردید ؟ این اسمش نفوذ ادبی است یا سلطه‌ی اخلاقی است.

ظاهر روایت این است که این هم باطل است دیگر حالا قابل ابطال به قول آقایان چرا چون اکراه صدق می کند. در این روایت این است. روایات را متعرض شدیم از حین صدور روایت انصافا در قرن های بعدی روایت شهرت یعنی فرهنگ حدیثی شیعه با آن موافق است مرحوم کلینی نقل کرده صدوق نقل کرده مصادر متعدد نقل شده آخرش هم مرحوم شیخ طوسی در قرن پنجم شواهد فراوان است. ما چون در میان شیعه متعارف ما این شده که غیر از آن شواهد اولیه یک شواهد ثانویه هم با آن برخورد کنیم. خود من چون این روزها خیلی حالی ندارم نشد مراجعه کنم آیا اصحاب به این روایت عمل کردند یا نه حالا اگر کسی حال داشت آقایان با این دستگاه های کامپیوتر کتب فقهی ما بین ، اولاً از خود شیخ طوسی ، آیا خود شیخ طوسی نشد مراجعه کنم در نهاییه یا مبسوط یا خلاف آیا به این روایت فتوا داده که حالت مراعات زوجه و پدر و مادر تاثیر گذار باشد در اکراه .

عرض کردیم باز سنهوری در حاشیه ای که نوشته باز نوشته که برای پدر باز دو جور است یک دفعه پدر ناراحت است ، پدر ناراحت است خانه ای ایشان در فلان منطقه است می گوید این را بفروش ، یک دفعه پدر روی عطف و حنو ابوی به حساب علاقه دارد می خواهد نزدیک خودش باشد می گوید این را بفروش حالات عاطفه ی پدری است ، این را هم حتی سنهوری در حاشیه از این قوانینی که نقل کرده و عده ی از قوانینی کشورهای اسلامی و غیر اسلامی را در این باره ایشان نقل کرده بود که دیروز فقط خواندیم ، حتی شماره هایش را هم نگفتیم، دارد ایشان شماره گذاری کرده من غرضم فقط این بود که این معلوم بشود

به نظرم حالا ، دیروز که نخواندیم به نظرم در بحث که من نگاه می کردم در خانه از قانون رم باستان هم آورده احتمال می دهیم ریشه هایش در قوانین رم باستان بوده و طبیعتا کوفه به خاطر اینکه نزدیک پایتخت ایرانی ها بود و قبلا فرهنگ در کوفه و نزدیک کوفه حیره یک زمانی یهودی ها در حیره خیلی مسلط بودند یک زمانی هم مسیحی ها بودند همین کوفه و اطراف کوفه دیرهای زیادی دارد ، هنوز هم بعضی آثارش هست.

و مدتی هم حتی یهودی ها در حیره، حیره یک مرکز خیلی مهمی بوده نسبت به خودش، کوفه را چون نزدیک او ساختند دیگر حیره شهرت خودش را از دست داد، آن حالتی را می گویم که کوفه را در ابتدا با خیمه بود در زمانی که در زمان عمر ساختند سال هفده بعد خانه های حیره را خراب کردند آوردند کوفه را ساختند با آجرها و سنگ ها، سقفش را از حیره آوردند، علی ای حال حیره یکی از مراکز تمدن باستانی در اینجا حساب می شود.

یک دفعه‌ی دیگر هم عرض کردم تقریباً مثلاً از حیره که الان نزدیک نجف است الان مثل هفده ، هجده کیلومتر با نجف فاصله دارد عملاً کمتر ، الان در حیره که الان تازگی آباد شده است برای خودش از تقریباً از این جا ، نجف و حیره را بگیرد کربلا و تا بصره بروید تا یمن این به حساب منطقه‌ی عرب ، تا جزیره العرب و تا یمن ، این منطقه‌ای بود که عرب بود .

و شاهان ساسانی خوب بغداد نزدیک است دیگر ، شاهان ساسانی اجازه نمی‌دادند به عرب‌ها شیوخ عشایر یا بزرگانشان پادشاه لقب شاه بدهند الا پادشاه حیره ، استثناء

و لذا در میان آنها اگر پادشاه هست همین پادشاه حیره است همین نعمان بن منظر ، همین پادشاه حیره حق داشتند که اکید و برادش بشر و اینها حق داشتند که به عنوان پادشاه ، و گاه گاهی حتی بعضی از کنفرانس‌های تاریخی کاردینال‌های طراز اول مسیحی هم در حیره است اصلاً ، خیلی سابقه دارد.

این قانونی الان دارند در دنیای مسیحیت که پاپ را معصوم می‌دانند یعنی پاپ را می‌گویند حتی خطا هم نمی‌کند و این که سیصد و سیزده کاردینال ایشان را تعیین می‌کنند به اصطلاح ما می‌گویند طریقت دارد و الا پاپ منسوب من قبل الله است ، معصوم است و منسوب من قبل الله است ، اینها طریقت برای تعیین او دارند .

این مطلب در حیره اتخاذ شده است ، خود این مطلب ، یک اجتماعی بزرگان سراسری کاردینال‌های مسیحی داشتند در سال ۴۳۰ نوشتند تاریخش را هم نوشتند ، این اجتماعش تصادفاً در حیره بود همین حیره‌ای که الان محل کلام ماست می‌خواهم بگویم که این مرکز تمدنی بسیار بزرگی است حیره و چون نزدیک کوفه بود احتمالاً مثلاً این مطلب را خدمت امام عرض کردند امام تأیید فرمودند که بله و لذا در این روایت عنوان جبر و اکراه آمده است.

این عنوان جبر و اکراه را عرض کردیم در کتب قانون جدید هم نیامده ، در کتب قانون جدید عنوان اینکه اکراهی که مفسد رضاست اکراهی که معدوم رضاست اکراهی که رضا را خراب می‌کند اکراهی که رضا را از بین می‌برد دیگر رضا نداریم ، عنوانی که مطرح کردند این است .

بعدها عنوان تلجئه را مطرح کردند که ماها بیشتر در دنیای ما عنوان الجاء را مطرح کردیم الجاء و تلجئه یکی است . بعد هم برای عنوان تلجئه در ضمن مصادیق بیع اکراه قرار دادند در کتب ما هم این عنوان از آنها منتقل شد . حالا اگر هست کتاب تذکره را بیاورید ، جلد یک تذکره چاپ قدیم ، بیع التلجئه ، عنوان بیع التلجئه در تذکره آمده که از اهل سنت گرفته است . در روایات ما و عبارات ما نیست بیع التلجئه .

این بیع التلجئه‌ای که ایشان معنا می‌کند ، اول عبارت اول علامه را بخوانیم باید تحلیل قانونی‌اش را بدهم . بله آقا ؟

یکی از حضار: باید بیاید بالا

آیت الله مددی: التلجئة، بیع التلجئة. ایشان معنا می کند.

یکی از حضار: وفی معنی الاکراه بیع التلجئة

آیت الله مددی: ها ببینید فی معنی الاکراه، آنها در ذیل بحث اکراه آورده بودند بیع التلجئة را، آن وقت علامه معنا می کند.

در صورتی که ممکن است شما بگویید این بیع التلجئة در معنی الاضطرار، خواستم همین را بگویم. دقت کردید؟ علامه این را آورده به عنوان، خود اهل سنت هم دارند، ما همان روز اول که از کتاب مصادر الحق سنهوری خواندیم تلجئه را هم داشت ایشان، خود اهل سنت هم دارند.

یکی از حضار: تلجئه مگر از اکراه قوی تر نبود؟

آیت الله مددی: نه، ما الجاء، این بیع التلجئه ای که علامه آورده است عرض کردم کلمات این بزرگان اخیر این تقریباً اصطلاح شده ی سابقین است. یعنی جمع و جورش کردند، شکل و شمایل به آن دادند حالا عبارت علامه را گوش کنید بیع التلجئة را بخوانید، یکی از حضار: فی معنی الاکراه بیع التلجئة وهو ان یخاف ان یأخذ الظالم ملکه فیواطی رجلا علی اذخار شراره منه ولا یرید بیعا حقیقیا، ذهب الیه علماؤنا اجمع

آیت الله مددی: خوب اینکه اصلاً علمای ما کراهت بیع التلجئة ندارند، ذهب الیه علماؤنا اجمع، ببینید معنایش چه شد، الان هم متعارف است مثلاً می خواهند خیابان بسازند یا می خواهند یک جایی پارکی درست بکنند می آیند عده ای از خانه ها را می گویند این خانه ها را دیگر معامله نمی شود کرد، این می ترسد یک زمینی را سلطان از او بگیرد می رود به یک شخصی می گوید آقا من به تو می فروشم حالا آن قدرت دارد می گوید این فروش واقعا نمی فروشد، یعنی بعبارة اخرى پناه برده، لجئی لجوء به اصطلاح پناه بردن است دیگر پناهندگان را لاجئی می گویند، لاجئین، پناه می برد به بیع، یعنی از راه بیع می خواهد این مشکل را حل کند می آید به این آقا می گوید من به تو می فروشم بعد می خواهد از من بگیرد، دولت می خواهد این زمین را از من بگیرد من به تو می فروشم ممکن است آن شخص مثلاً یک قدرتی دارد که بعبارة اخرى دولت از او نمی گیرد از این راه وارد می شود. این که ایشان فرض کرده این اکراه است. این فرض ایشان.

چون پناه بردن به بیع دو جور است یک دفعه واقعا می فروشد چون می داند بعد دولت می آید از او مصادره می کند، می گیرد به زور می گوید چرا من الان، هنوز کسی نمی داند که اینجا آینده بعد از ده سال می خواهد پارک بشود مثلاً می آید الان می فروشد اگر این باشد که این مضطر است این بیع مضطر است.

اما اینکه ایشان فرض کرده بیعه صوری، این بیع اکراه است. دقت کردید؟ می آید می گوید آقا من یک قرارداد می نویسیم طبق این قرارداد این خانه ملک توسست در حقیقت ملک او هم نیست، ولا یرید البیع، دقت کردید؟

مرحوم آقای نائینی دیروز که عبارت ایشان را خواندیم، پیروز ببخشید، ایشان این طور معنا کرد در باب اضطرار شما قصد صورت بیع را می کنید اثر بیع را نه، در قصد ببخشید اکراه قصد صورت بیع را می کنید اثر نه، اما در باب اضطرار اصلا قصد اثر می کنید، به خاطر اینکه به آن اثر برسید صورت بیع را هم انجام می دهید، بیع را هم انجام بدهید، و الا شما اساسا هدفتان آن اثر است نقل و انتقال است. این بیع التلجئة هم از این قبیل است یعنی از قبیل اکراه است. آن بیع التلجئة ای که من عرض کردم خدمتان از قبیل اضطرار است. یعنی ایشان می داند بعد این زمین را می خواهند از او بگیرند الان می فروشند، نمی خواهد زمینش را بفروشد خیال فروش نداشت، لکن الان می فروشند، لکن این مثل بیع مضطر می ماند.

پس بنابراین عناوینی را که ما اینجا داریم آنچه که من فکر می کنم عنوان اکراه که در کتاب سنهوری یا کتب اهل سنت آمده از قدیم به نظر من یک مقداری خوب دقیق نبوده منشاء این روایت هم همین است یعنی آن اصطلاح اکراهی که در کتاب سنهوری یا کتاب فرض کنید مثلا سرخسی برای شما خواندیم از جدید و قدیم این اکراه شامل یک نحوی از اجبار بوده است.

یعنی اگر ما بخواهیم دقیقا الان مطرح بکنیم می توانیم این عناوین را مطرح بکنیم. یک اکراه، دو اجبار که از همین روایت می گیریم، سه الجاء، چهار به اصطلاح تلجئة که ایشان گفت، یعنی عناوین متعددی را ببینید شما انجام می دهید.

آن که الان آمده در کتب اهل سنت اینها را تماما جزو اکراه گرفتند، در همین کتاب سنهوری، مثلا ایشان می گوید یک قسم از اکراه اصلا رضا با آن نیست، آن وقت مثال می زند که یک کسی بیاید دست یک کسی را بگیرد قلم به او بدهد روی ورق بنویسد من خانه ام را به فلان فروختم آن طرف بنویسد، خوب ما این را الجاء می گوئیم اکراه نمی گوئیم اصلا، این الجاء است، یعنی اگر به جایی برسد که من هیچ نحو اختیار ندارم دهانش را باز کند آب درش بریزد خوب این الجاء است، این اکراه نیست، این را سنهوری جزو اکراه آورده است.

به نظر من اگر این روایت را مبدء قرار بدهیم باید این طور بگوئیم یک چیزی را که آقایان به عنوان آن وقت اسمش را اکراهی که معدوم رضاست، اکراهی که رضایت نیست درش، ما به ذهن ما اکراه نیست، دقت کردید، مثال ایشان را دقت کنید، دست کسی را بگیرد قلم به او بدهد بنویسد من خانه ام را به فلان فروختم، این دیگر اکراه نیست به نظر ما، این با الجاء یکی است. این تلجئة هم نیست این تلجئة ای که مرحوم علامه مثال زد.

لذا ما فکر می‌کنم اگر این طور باشد از آن طرف هم گفتند اکراه حتی در عبارت سنهوری خواندیم ، اکراه را جزو مقابل رضا گرفت نه مقابل عدم قصد، چون گفت اکراه به رضا ضرر می‌زند، اگر ما باشیم شاید بهتر این باشد، شاید مراد روایت مبارکه هم این باشد والعلم عند الله اکراه که عرض کردم خلافاً لمرحوم شیخ ، بگوییم اکراه یک معنای عرفی دارد که الان عرض کردیم مثل همین سنهوری نوشته الجاء را نوشته تلجئه را نوشته اجبار را نوشته ، همه را نوشته اکراه ، یک معنای لغوی هم برایش فرض کنیم، اکراه یعنی ایجاد کراهت یعنی رضا از بین برود ، ایجاد کراهت در انسان ، اکراه باب افعال است. یعنی آن ماده را که کراهت باشد ایجاد می‌کند.

اگر اکراه را به این معنا گرفتیم یعنی راضی نیستیم به این بیع راضی نیستیم خوب دقت کنید، نمی‌خواهد بالای سر من شمشیر بگیرد نمی‌خواهد بالای سر من هفت تیر بگیرد این بیع راضی نیست.

یکی از حضار: همان معنای اضطرار را می‌دهد

آیت الله مددی: ها اضطرار راضی به اثرش هست اینجا راضی نیست اصلاً.

اگر این معنای اکراه گرفتیم روایت خیلی روشن می‌شود. چرا چون پدر به آدم می‌گوید آقا من ناراحت هستم این خانه را بفروشید، این راضی نیست بفروشد نمی‌خواهد بفروشد، لکن از آن طرف مراعات پدر را هم می‌خواهد بکند، اما پدر هفت تیر روی سرش نگرفته است. یا زوجه هفت تیر ، یک روایت داریم در باب زوجه ، روایت ما نیست اهل سنت است سه مورد یکی اینکه شمشیر گذاشت روی شکمش، یکی اینکه چاقو روی گلویش گذاشت، این همان اکراه متعارفی است که الان غربی‌ها می‌گویند الان در قوانین ما آمده آن که اصلاً یک بحث مثل هفت تیر گذاشتن و چاقو گذاشتن و

این کلمه‌ی زوجه که در روایت آمده مرادش آن نیست یعنی یک نکته‌ای است که گاهی اوقات در روایت یک تعبیری می‌آید آن وقت یک زمینه‌ی خارجی هم دارد چون در این روایت دارد زوجه ، می‌شود بگوییم مراد از زوجه در این روایت آن زمینه‌ی خارجی است ؟ دقت کنید؟ آن زمینه‌ی خارجی چه بود ؟ چاقو روی گلویش گذاشته بود گفت من را طلاق بده و الا می‌کشم یا شمشیر را روی شکمش گذاشته بود. بگوییم این در روایت عبدالله بن سنان آمده زوجه مراد آن است یعنی مراد اکراهی است که با چاقو و شمشیر است لکن خیلی بعید است.

یکی از حضار: تفاوتی بین سلطان و زوجه پیش نمی‌آید .

آیت الله مددی: بله ، اولاً تفاوت بین سلطان و ، خوب سلطان ممکن است بکشد او را ، زوجه الان

بله بعدش هم آقا از آن طرف هم درش اب و ام دارد در روایت، بعید است .

یکی از حضار: ام می گوید اگر نفروشی خودم را می کشم.

آیت الله مددی: حالا به قول شما، ام او را نمی کشد خودش را می کشد، به قول شما، راست است همین طور است، دقت می کنید چه می خواهم بگویم دقت کنید.

لذا ابتداء شاید من می خواستم این را روز اول بگویم که شاید زوجه ناظر به آن روایت اهل سنت است، چون آن روایت را به پیغمبر هم نسبت دادند به دومی هم نسبت دادند، آن حادثه، سه حادثه است که مشابه هم است. لکن بعید است جدا بعید است، جدا بعید است، اولاً این با سلطان یکی می شود و نکته‌ی خاصی ندارد و ثانیاً اب و ام معنا ندارد. نه این که این روایت ناظر باشد به روایت اهل سنت فوق العاده بعید است.

پس اگر این جور شد این طور می شود ببینید بگویم مراد از اکراه لغوی آن است که کراهت دارد این کراهت یا مبدائش یک امر عاطفی و اخلاقی است، که در روایات ما سه تا آمده، زوجه و پدر و مادر. اما در عبارت سنهوری، مثلاً یک آدم متدین، یک کشیشی هست یک آدم متدینی، یک آیت اللهی گفته آقا این خانه را بیا بفروش من ناراحت هستم این مناسب تو نیست. این احساس می کند به خاطر احساس او عاطفه‌ای او بفروشد دقت کنید این مثال در سنهوری بود یعنی نکته‌ی دیگر روشن شد؟ آیا ما اگر سلطه‌ی اخلاقی را قبول کردیم به همین سه تا که در روایت است یا تعمیم بدهیم به مثال‌هایی که سنهوری هم زد مثل انسان متدین و کشیش، مثل کارمند و رئیس اداره، رئیس اداره امر اداری نمی کند می گوید آقا این خانه‌ات آنجاست من ناراحت هستم این را بفروشن این به خاطر احترام رئیس اداره نزد او مثلاً مورد قبول او باشد کار به او ارجاع بدهد، کارمند به قول ایشان رئیس و مرئوس، کارمند در مقابل رئیس اداره، این ها را تماماً از مقوله‌ی نفوذ ادبی یا سلطه‌ی اخلاقی گرفت، حالا سوال روشن شد؟

سوال اول اگر ما سلطه‌ی اخلاقی را قبول کردیم طبق روایت همین سه مورد است؟ زوجه و اب یا این ها مثال است؟ ما بیایم حرف ولو مثال‌هایی که سنهوری زد، چون مثال‌های سنهوری در روایات نیست، یک انسان متدین با یک آیت الله، یک کارمند با رئیس اداره، آیا شامل آنها هم می شود یا شامل آنها نمی شود؟ انصافاً مشکل است خیلی مشکل است.

اولاً روایت باشد من الان این قسمت بحث را فعلاً چون مراجعه نکردم، مرحوم شیخ هم ندارد، مرحوم شیخ اهل تتبع به این معنا نیست لکن اگر مناقشه‌ای در شهرت عملی باشد از جواهر نقل می کند، جواهر متقید است به این مطلب که این روایت شاذ است شاذ نیست اعراض کردند اصحاب اعراض نکردند این را مرحوم صاحب جواهر مقید است من جواهر را هم حتی نشد نگاه کنم با اینکه بحث جواهر صفحه‌اش را هم نوشته حالا نشد نزد ما هم بود نشد نگاه کنم.

به هر حال فعلا نمی توانم بگویم از قرن پنجم، حتی قرن پنجم خود شیخ آیا در نهاییه یا در مبسوط به این روایت عمل کرده عملا فرق بین جبر و اکراه گذاشته یا نه این الان در ذهنم نیست، بعد هم کتاب هایی که بعد آمده مثل کتب شهید اول و شهید ثانی و اینها آیا اینها به طبق این روایت عمل شده یا عمل نشده فعلا ،

یکی از حضار: در بحث بیع کسی فکر نمی کنم تمسک کرده باشد دیگر ، در بحث بیع اینها یمین است. حتی کلینی و اینها در بحث بیع نگفتند.

آیت الله مددی: این مرحوم نائینی است ، اشکال نائینی این است که این در یمین است اما انصاف قصه اگر ما باشیم و طبق قواعد درست است متن فقهی در یمین است اما بعد عنوان جواب امام جواب موضوعی است الجبر من السلطان والاکراه ، ظاهرش این است که عنوان اکراه، معنای اکراه.

یکی از حضار: روایت دیگری هم بعد از این روایت در عتق و صدقه هم وارد شده است.

آیت الله مددی: اکراه وارد شده است.

یکی از حضار: اکراه زوجه

آیت الله مددی: آن اکراه زوج احتمالا همان مثل همان جریان چاقو گذاشتن است.

یکی از حضار: برای کنیز است ، کنیز خریده رفته خانه ی پدرش

آیت الله مددی: می دانم آن قبیل به حساب اذیت و آزار خارجی آن ممکن است.

علی ای حال اگر این طور شد اگر این طور شد به نظر من بهترین راه شاید این باشد اکراه را بزنیم به رضا یعنی اکراه کاری بکند که انسان

عملی را انجام بدهد راضی نیست تماما خوب دقت کنید

یکی از حضار: همان کاری که شیخ کرده است.

آیت الله مددی: نه شیخ لغت را ندیده به این معنا اجبار گرفت. این که در کتاب سنهوری آمده اکراه ضغط شدید، فشار، نه فشار

نمی خواهد، اسلحه و وسائل و اینها نمی خواهد نه، پدر ناراحت است می گوید من ناراحت هستم بچه هم می گوید آقا من به خاطر شما

نباشد من این خانه را دوست دارم می خواهم اینجا باشم فقط به خاطر احترام پدر آن خانه را می خواهد بفروشد آیا این بیع، بیع مکره هست

یا نه ، سوال سر این است.

یکی از حضار: یعنی اصحاب هیچ کس فتوا نداده به این،

آیت الله مددی: الان نمی دانم، الان من نمی دانم، الان مرحوم نائینی گفته این را من در یمن قبول می کنم اما در بیع قبول نمی کنم این را هم نمی دانم که آیا فتوای اصحاب این است یا نه، شیخ این روایت را آورده مناقشه ای در عدم قبول اصحاب تا اینجایی که من دیدم نکرده است، شیخ بلکه از این مطلب چیز دیگری هم درآورده است شاید امروز برسیم بخوانیم، چون امروز کتاب آوردیم که عبارات شیخ را هم بخوانیم.

پس بنابراین اکراه یعنی انسان کاری را انجام بدهد قصد معامله ای را بکند لکن رضا ندارد واقعا، آن وقت عوامل عدم رضا مختلف است. اکراه عبارت از این باشد جبر، به تعبیر روایت جبر، جبر این باشد که یک سلطه ای باشد و تهدیدی باشد خوفی باشد رهبتی باشد و یک اثر سوئی بار بشود و ظنی داشته باشد یقین هم داشته باشد که آن اثر بار می شود یعنی واقعا این راست می گوید، می زند یا مثلا چاقو می زند یا چوب می زند، این کار را انجام می دهد این اسمش را جبر بگذاریم طبق این روایت.

الجاء در جایی باشد، سnehوری این را جزو اجبار اکراه گرفت، الجاء در جایی باشد که اراده ای انسان کلا از بین می رود مثل اینکه دستش را می گیرند بنویسد با آن این اسمش را الجاء بگذاریم.

تلجئه هم در جایی بگذاریم که واقعا می آید قصد بیع می کند اما قصد اثر بیع نمی کند، گاهی اوقات هم تلجئه عرض کردیم به مثال ما قصد اثر بیع، آن جایی که قصد اثر بیع بکند که اضطرار است.

نهایت این است که ممکن است بعد مشتری اگر علم پیدا کرد و می دانست که بایع این کار را کرده خیار غبن و خیار از این قبیل داشته باشد به اصطلاح تخلف وصفی، عنوان یک خیار برایش بشود که تو می دانستی که این مطلب خواهد شد و تو عمدا به من فروختی، غیار غرور مثلا غره مثلا يرجع الی من غر، به نحو خیار برای او قرار داده بشود. این احتمالش هست. این خلاصه ی بحث فقط بحثی که ما الان در اینجا درس گیر کردیم عمل اصحاب با روایت است. روایت به نظر من معنایش خوب است مشکل خاصی ندارد لکن اینکه آیا واقعا اصحاب به روایت عمل کردند یا نه الان نمی دانم به لحاظ شهرت و فرهنگ حدیثی اش خیلی خوب است، مقدماتش خیلی خوب است، از بعد از قرن پنجم چه کار کردند اصحاب الان در ذهن من نیست. این بحث راجع به حقیقت الاکراه که مرحوم شیخ فرمودند و روشن شد.

دیگر مرحوم شیخ متعرض عده ای آن وقت روشن شد در این مطلب ما اشکالمان در باب بیع مکره این نیست که عنوان اکراه باشد هر چه می خواهد باشد، ظاهر آیه ی مبارکه تجارة عن تراض مهم صدق تراضی است. مهم این که رضا باشد، حالا این اکراه با چاقو باشد بخواند.

.....
علی ای حال انسان واقعا قصد بیع بکند و عن رضا قصد اثر بیع بکند این باید درش محقق بشود، حالا می‌خواهد روایت اکراه، شاید هم در باب بیع روایت اکراه نیامده چون خود آیه تقیید دارد تجارة عن تراض، احتیاجی هم نه به حدیث رفع داریم، نه به روایت طلاق مکره داریم، هیچ کدام به آنها احتیاجی نیست.

بعد مرحوم شیخ متعرض فروع می‌شود، فرع اولی که شیخ می‌آورد تفصی، آیا در باب اکراه تفصی یعنی فرار چاره جویی، مثلا بگوید آقا خانه‌ات را بفروش اجبار می‌کند، این تفصی هم راه‌های مختلف دارد یا به یک راه قانونی وکیل می‌گیرد مثلا جلوی کار را بگیرد یا مثلا راه‌های دیگر دارد فرض کنیم به این که مثلا توریه می‌کند، این بحث تفصی را مرحوم شیخ نقل می‌کند متعرض می‌شود.

می‌گوید ظاهر این روایتی که الان خواندیم این است که تفصی معتبر نیست، گفتم روایت را برای جهت دیگر می‌آورد برای این جهت آورد، ظاهرش این است که شیخ می‌خواهد به روایت عمل کند ظاهرش این طور است والعلم عند الله سبحانه وتعالی

آیا تفصی شرط است یا نه و یا تفصیل قائل بشویم تفصی به توریه و غیر، شیخ ابتداء بحث می‌کند تفصی شرط نیست، یعنی نکته‌ی اساسی این است که حقیقت اکراه این است انسان خوف پیدا بکند که این اثر بار بشود کتک زده می‌شود اگر راه چاره دارد اگر راه فرار دارد مخصوصا با توریه با الفاظ بازی کردن در این جا دیگر صدق اکراه نمی‌کند، اشکال مرحوم شیخ در حقیقت این است یعنی نه شیخ، دیگران.

توریه هم مثال بارزش بخواهیم بزنیم که به قول ما آخوندی باشد، می‌گوید آقا خانه‌ات را بفروش می‌گوید بله من خانه‌ام را فروختم به فلانی به صد هزار تومان، خانه‌ام را می‌فروشم ببخشید نگفت، به جای اینکه فعل ماضی بیاورد فعل مضارع را می‌آورد، چون گفتیم در صیغه‌ی عقد باید فعل ماضی باشد این می‌خواهد آخوندی فرار بکند. می‌گوید خانه‌ام را می‌فروشم به صد هزار، می‌فروشم نه فروختم، اگر فروختم شد که بیع است، می‌گوید می‌فروشم چون می‌گوید مرادم این است که بعد می‌فروشم نه الان برای استقبال به کار بردم نه برای حال، برای حال به کار برده نشد.

امکان دارد لغت صلاحیت دارد، عرض کردم لغت صلاحیت داشته باشد. لغت این صلاحیت را دارد که مراد در آینده باشد، آیا توریه شرط است یا نه شیخ بحث دومی، چون گفتیم مرحوم شیخ رضوان الله تعالی علیه بحث اکراه را در اینجا آورده چیز کرده و خود این کتاب هم این جدا سازی را کرده اما متاسفانه در حاشیه نوشته و لذا متن یکنواخت دیده می‌شود اگر بالای خود مطلب می‌نوشتند این خیلی خوب بود یک کمی متن فاصله بینش می‌افتاد و برای مطالعه راحت تر بود این جور آدم را خسته می‌کند یک نواخت پشت سر هم.

.....
علی ای حال حالا بقیه‌ی مسائل را آقایان مثلاً این مساله‌ای که ایشان دارد در صفحه‌ی ۳۱۱، ثم ان حقيقة الاكراه لغتاً و عرفاً، ما بین لغت و عرف فرق گذاشتیم. اینجا دارد اینجا را عنوان بگذارید حقيقة الاكراه معنی الاكراه، از اینجا می‌آید صفحه‌ی ۳۱۲ آخرهای صفحه، ثم انه هل يعتبر فی موضوع الاكراه او حكمه عدم امکان التفصی، بحث تفصی را هم ایشان اینجا مطرح می‌کند، تفصی هم دو جور می‌شود، تفصی به توریه، تفصی به غیر توریه یکی یکی این بحث‌ها عنوان داده بشود.

اكراه بر احد العنوانین، اینها دیگر ربطی شان به بیع ندارد اگر آقایان اجازه بفرمایند خودشان مراجعه بکنند ان شاء الله تدریس بفرمایند مکاسب را در همان جا ما بحثی را که در اینجا بله، بعد در صفحه‌ی ۳۲۸ ثم مشهور بین المتأخرین لو رضی المکره بما فعله صح العقد، رضای بعد از اکراه، یعنی تفصی شرط نیست، آن تفصی که ایشان گفت چرا چون تفصی هم که دارد می‌کند چرا تفصی می‌کند چون رضی نیست، ما گفتیم مهم این است که رضی نیست دیگر چرا این بحث‌ها را بکنیم، نمی‌خواهد که چاقو بالای سرش بگیرد، همین که می‌گوید این که من توریه بکنم این که بگویم من تفصی پیدا بکنم این معلوم می‌شود رضی نیست خوب بعبارة اخرى رضی نیست همان عدم الرضا کافی است احتیاج به این مقدمات ندارد.

علی ای حال ان شاء الله فردا آن بحث را متعرض می‌شویم رضای بعد از اکراه.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين